روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۶۰۳۶۱۲۲ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم تلفن: ۴۴۵۳۳۷۲۵

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

دوشنبه • ۱۳ بهمن ۱۳۹۹ • ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۴۴۲ • ۱ فوریه ۲۰۲۱
سال هجدهم • شماره ۳۹۳۰ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۱۸ • اذان مغرب ۱۷:۵۱
اذان صبح فردا ۵:۳۸ • طلوع آفتاب ۷:۰۴

fardashargh@gmail.com

روزنامه فردا

نور نوشت

اشتغال بیش از ۱۵۰ زن کشاورز در مزرعه‌ای که شوید صادراتی در آن کشت می‌شود. آنها برای برداشت هر کیلو شوید، هزار و ۵۰۰ تومان دریافت می‌کنند. عکس: حسن شیروانی، ایرنا

زیر آسمان جهان

روسیه ۴۰ سال ترامپ را به‌عنوان یک سرمایه تروخشک می‌کرد

شهریار خواجیان

دیوید اسمیت گفت‌وگویی با یک جاسوس پیشین کاگ‌ب انجام داده و مقاله‌ای درباره رابطه ترامپ و روسیه نوشته است که در ادامه آن را می‌خوانید:

یک جاسوس پیشین کاگ‌ب به گاردین گفته است دونالد ترامپ برای بیش از ۴۰ سال به‌عنوان یک سرمایه روسی تروخشک شد و چنان برای تکرار طوطی‌وار تبلیغات ضد غربی علاقه‌مندی نشان داد که در مسکو برای آن جشن گرفتند. یوری اش‌وتس که در دهه ۱۹۸۰ از سوی اتحاد شوروی به مأموریت واشنگتن فرستاده شد، رئیس‌جمهوری پیشین آمریکا را با گروه «کمبریج۵» مقایسه می‌کند؛ حلقه‌ای انگلیسی که در زمان جنگ جهانی دوم و اوایل جنگ سرد اطلاعات سری به مسکو می‌داد. اش‌وتس که اکنون ۶۷ سال دارد، یک منبع کلیدی برای کتاب «American Kampromat» است که روزنامه‌نگاری به نام کریگ اونگر به‌تازگی نوشته است. وی پیش‌تر کتاب‌هایی تحت عناوین «House of Trump» و «House of Putin» نوشته بود. این کتاب به روابط رئیس‌جمهوری پیشین با سرمایه‌گذار بی‌اعتبارشده جفری اپستین نیز می‌پردازد. اش‌وتس که تلفنی از خانه خود در ویرجینیا صحبت می‌کرد، گفت: «این نمونه‌ای از نفرگیری از دوران دانشجویی و سپس ارتقایشان تا مقام‌های مهم است؛ چیزی شبیه این در مورد ترامپ اتفاق افتاد». اش‌وتس، مأمور پیشین کاگ‌ب، در دهه ۱۹۸۰ به شغل صوری خبرنگار خبرگزاری تاس در واشنگتن اشتغال داشت. وی در ۱۹۹۳ به‌طور دائم به آمریکا نقل‌مکان داد و شهروند آمریکا شد و به‌عنوان یک محقق امنیتی در امور شرکت‌ها کار می‌کند و شریک الکساندر لیت‌وننکو بود که در سال ۲۰۰۶ در لندن ترور شد. اونگر شرح می‌دهد که چگونه ترامپ برای نخستین‌بار در ۱۹۷۷ روی رادار روس‌ها ظاهر شد. زمانی که ترامپ با نخستین همسرش، ایوانا زلینکووا، مدل اهل چک، ازدواج کرد، به هدف عملیات جاسوسی دستگاه اطلاعاتی چکسلواکی [پیشین] در همکاری با کاگ‌ب تبدیل شد. ترامپ سه سال بعد نخستین طرح ساخت‌وساز خود، هتل بزرگ هایت نیویورک را در نزدیکی ایستگاه بزرگ مرکزی آغاز کرد. ترامپ ۲۰۰ دستگاه تلویزیون برای هتل از سمیون کیسلین خرید که یک مهاجر شوروی و شریک جوی-لود الکترونیکس در خیابان پنجم بود. به گفته اش‌وتس، جوی-لود را کاگ‌ب کنترل و کیسلین به‌عنوان یک به‌اصطلاح «مأمور هدف‌یاب» کار می‌کرد که ترامپ را شناسایی کرد؛ تاجری جوان که ستاره بختش به‌عنوان یک سرمایه بالقوه رو به اعتلا بود. کیسلین رابطه با کاگ‌ب را رد می‌کند.

آن‌گاه در ۱۹۸۷ ترامپ و ایوانا برای نخستین‌بار از مسکو و سن‌پترزبورگ دیدن کردند. اش‌وتس می‌گوید مأموران کاگ‌ب سخنان تشویق‌آمیزی گفتند و به مجیزگویی از وی پرداختند و این ایده را به میان آوردند که وی باید وارد سیاست شود.

سرهنگ سابق به یاد آورد که «برای کاگ‌ب، این تلاشی عامدانه در جهت اغوای وی بود. آنها اطلاعات

فراوانی درباره شخصیت وی جمع کردند؛ به‌طوری که می‌دانستند وی شخصا کیست. احساس می‌شد که وی به لحاظ اندیشگی فوق‌العاده آسیب‌پذیر و از نظر روانی متمایل به تملق‌شنوی است. آنها از این بهره‌برداری کردند. بازی را این‌گونه پیش بردند که گویی سخت تحت تأثیر شخصیت وی قرار گرفته و باور کرده‌اند که او همان کسی است که باید روزی رئیس‌جمهوری آمریکا شود؛ کسانی مانند او می‌توانند دنیا را تغییر دهند. آنها با این به‌اصطلاح تکیه‌کلام‌های اقدام فعال (active measures) وی را تغذیه کردند و اتفاق را رقم زدند. بنابراین این دستاوردی بزرگ برای اقدامات فعال کاگ‌ب در آن زمان بود». کوتاه‌زمانی پس از بازگشت ترامپ به آمریکا، وی شروع به بررسی امکان کسب نامزدی جمهوری‌خواهان برای ریاست‌جمهوری کرد و حتی یک همایش تبلیغاتی در پورتسموث نیوهمپشایر برگزار کرد. در اول سپتامبر وی یک آگهی تمام‌صفحه‌ای در نیویورک‌تایمز، واشنگتن‌پست و بوستون‌گلوب با این عنوان منتشر کرد: «سیاست خارجی دفاعی آمریکا مشکلی ندارد که با کمی جربزه درمان نشود». این آگهی نوعی باور بسیار نامرسوم در آمریکای جنگ سرد زده دوران رونالد ریگان به حساب می‌آمد؛ ژاپن را به بهره‌برداری از آمریکا متهم و نسبت به مشارکت آمریکا در ناتو ابراز تردید می‌کرد. این آگهی حُکم یک نامه سرگشاده به مردم آمریکا را یافت که «چرا آمریکا باید برای دفاع از کشورهایی هزینه کند که خود می‌توانند از عهده دفاع از سرزمین‌شان برآیند».

این مداخله غریب موجب حیرت و شادی در روسیه شد. چند روز بعد اش‌وتس که دیگر به کشورش بازگشته بود، در مقر هیئت‌رئیسه اول کاگ‌ب در یاسه‌نوو حضور داشت که تلگرافی دریافت کرد که در آن از این آگهی به‌عنوان یک «اقدام فعال» موفق ابراز شادمانی می‌شد که یک سرمایه جدید کاگ‌ب انجام داده بود.

اش‌وتس می‌گوید «این امر بی‌سابقه‌ای بود. من کاملا با اقدامات فعال کاگ‌ب که از اوایل دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ آغاز و بعدها از سوی روسیه دنبال شد، آشنایی دارم و چیزی مانند یا شبیه آن نشنیده بودم -تا زمانی که ترامپ رئیس‌جمهوری این کشور شد- زیرا بسیار ابلهانه می‌نمود. باور آن دشوار بود که کسی آن مطلب را به نام خود منتشر کند و آدم‌های واقعا مهم در غرب تحت تأثیر آن قرار گیرند، اما این اتفاق افتاد و این آدم رئیس‌جمهور شد». پیروزی ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶ باز هم با خوشامد مسکو روبه‌رو شد. بازرس ویژه، رابرت مولر، نتوانست توطئه‌ای را بین اعضای تیم کارزار انتخاباتی ترامپ و روس‌ها کشف کند. اما پروژه مسکو، ابتکار مرکز صندوق عملیاتی برای پیشرفت آمریکا، کشف کرد که کارزار انتخاباتی ترامپ و تیم کابینه گذار دست‌کم ۲۷۲ تماس معلوم‌شده و دست‌کم ۳۸ دیدار معلوم‌شده با عاملان مرتبط با روسیه داشته‌اند.

اش‌وتس که تحقیقات خود را انجام داده است، می‌گوید: «برای من، گزارش مولر یک دلسردی بزرگ بود زیرا مردم انتظار داشتند که این یک تحقیقات کامل درباره همه پیوندهای بین ترامپ و روسیه باشد، درحالی‌که آنچه ما درواقع به دست آوردیم فقط تحقیقاتی درباره موارد مرتبط با جرم و جنایت بود. هیچ جنبه ضد اطلاعاتی از رابطه بین ترامپ و مسکو ارائه نشد».

وی می‌افزاید : «این اساسا چیزی است که ما تصمیم به اصلاح آن گرفتیم. بنابراین من تحقیقات خود را کردم و سپس به کریگ [اونگر] پیوستم. ما معتقدیم که کتاب وی از جایی آغاز می‌شود که گزارش مولر به پایان رسید».

اونگر، نویسنده هفت کتاب و دستیار دبیر پیشین مجله ونیتی‌فیر، درباره ترامپ می‌گوید: «وی یک سرمایه بود. این نقشه بزرگ و بدیعی نبود که بخواهیم این آدم را تروخشک کنیم تا ۴۰ سال بعد رئیس‌جمهوری شود. در زمان آغاز کار که در حوالی ۱۹۸۰ بود، روس‌ها دیوانه‌وار می‌کوشیدند نفرگیری کنند و دنبال ده‌ها آدم می‌رفتند. ترامپ یک هدف عالی از بسیاری جهات بود؛ نخوت و خودشیفتگی از وی یک هدف طبیعی برای نفرگیری می‌ساخت. وی را برای بیش از ۴۰ سال پروراندند تا زمانی که انتخاب شد».

تجربه دیگران

فرمانده طالبان چندهمسری را منع کرد

هبت‌الله آخوندزاده، فرمانده طالبان، در فرمانی مقام‌های ارشد طالبان را از چندهمسری منع کرده است. او این کار را بهانه‌ای برای «کوتاه‌کردن زبان» دشمنان اعلام کرده است. در گزارشی که بی‌بی‌سی درباره این فرمان فرمانده طالبان نوشته، دلیل جالبی برای صدور این فرمان هم ذکر شده است. آن‌چنان که منابع طالبان به بی‌بی‌سی گفته‌اند، چندهمسری موجب ایجاد تقاضای فزاینده فرماندهان برای پول پرداخت «بهای عروس» (شیربها) است؛ روشی که در بسیاری از قبایل پشتون در افغانستان و پاکستان اجرا می‌شود و بر اساس پولی که به خانواده دختر داده می‌شود، با ازدواج دختر موافقت می‌کنند. این منابع گفته‌اند که رهبری طالبان نگران اتهام‌های فساد علیه اعضای خود است که در تلاش برای جمع‌کردن بودجه مصارف خانواده‌های بزرگ یا چندخانوار هستند. بیشتر رهبران ارشد طالبان بیش از یک همسر دارند، اما این فرمان تازه شامل کسانی که قبلا چندین ازدواج کرده‌اند، نمی‌شود. این فرمان در دو صفحه که به نام ملا هبت‌الله، رهبر طالبان افغانستان، صادر شده، ازدواج دوم، سوم یا چهارم را منع نمی‌کند، اما هشدار می‌دهد که مبالغ هنگفت که خرج مراسم ازدواج می‌شود، ممکن است سبب درازشدن زبان دشمنان طالبان شود. در فرمان آمده که «اگر همه رهبری و فرماندهان از تعدد زوجات خودداری کنند، دیگر نیازی به اقدام به فساد و کارهای غیرقانونی ندارند». در این فرمان موارد استثنا نیز پیش‌بینی شده است: چندهمسری برای مردانی که فرزندی ندارند یا از ازدواج قبلی فرزند پسر ندارند، با زن بیوه ازدواج می‌کنند یا برخوردار از مکنت و دارایی خانوادگی برای تأمین هزینه‌های چند زن خود هستند. در این حکم آمده که در چنین شرایطی، مردی که می‌خواهد زن دیگری بگیرد، باید قبل از ترتیبات ازدواج دیگر، از آمر مستقیم خود اجازه بگیرد. منابع طالبان به بی‌بی‌سی گفته‌اند که این نامه در رده‌های مختلف جنبش در افغانستان و پاکستان توزیع شده است.

آکادمی

بحران اقتصادی سلامت و طب سنتی

چرا طب سنتی را نقد می‌کنیم؟

بابک زمانی
نورولوژیست

دلار چهارهزارو ۲۰۰ تومانی به‌طور قطع به تاریخ سپرده شد. هدف یا آرزوی سیاست‌گذاران تثبیت دلار تک‌نرخی در حداقل چهار برابر این رقم است. با همه اینها و با توجه به اینکه بخش اعظم خدمات سلامت وابسته به وسایل و تجهیزات هستند، تعرفه‌های خدمات سلامت در کشور فقط اندکی تغییر کرده است و گویا در سال آینده هم وضع بر همین منوال خواهد بود. درک ذهنیت کسانی که این‌گونه تصمیم می‌گیرند بسیار بسیار دشوار است. تاکنون به‌نظر می‌رسید اقتصاد سلامت را فقط از زاویه دریافت پزشکان می‌بینند و پزشکان را به‌صورت جادوگرانی می‌بینند که بی‌وسیله می‌توانند همه کار انجام دهند و فقط کافی است اراده کنند. حالا احتمال دیگری هم به‌جد مطرح می‌شود؛ گویا اساسا اهمیتی برای کار پزشکی و تمام امکانات مورد نیازش قائل نیستند، یعنی آن را باور نکرده‌اند و این نه از نوعی سوءمدیریت بلکه از زمینه‌های شناختی عمیق‌تری ریشه می‌گیرد. چگونه می‌توان به دانش طب باور داشت، اما تعرفه ویزیت یک استاد تمام‌وقت در یک رشته داخلی برای ویزیت یک بیماری پیچیده، تشخیص آن، تصمیم در مورد برنامه درمانی آن بیمار، ثبت جزئیات، توضیح و آموزش به دستیاران، سوای دانشجویان و سایرین را رقمی برابر با ۳۰ هزار تومان تعیین کرد؟ چند مقایسه ساده برای قدرت خرید ۳۰ هزار تومان کار سختی نیست؛ با یک جست‌وجوی ساده می‌توان فهمید حتی در کشورهای از ما کمتر توسعه‌یافته اطراف هم تعرفه کار پزشک عمومی چند برابر این مقدار است. البته که همین ۳۰ هزار تومان هم با تأخیر متعارف بیمه پرداخت می‌شود و بخشی هم سهم بیمارستان است. تازه بیمارستان‌های دولتی هم موظف‌اند بخشی از امورات خود را از پورسانت همین خدمات بگذرانند و منابع مالی زیادی در اختیارشان نیست. خیر، تنها راهش این است که تصمیم‌گیران آن‌قدر از بی‌فایده‌بودن این‌گونه اقدامات ناامید باشند که حتی نظارت بر انجام بهینه آن و تأمین منابع مالی‌اش را هم بیهوده بدانند! از سوی دیگر چیزهای بی‌ارزش معمولا فله‌ای و یکنواخت هستند؛ کسی گردوها یا تخم‌مرغ‌ها را تک‌تک قیمت‌گذاری نمی‌کند، اینها را کیلویی می‌خرند. ویزیت تمام متخصصان در همه رشته‌ها در همه شهرها و در همه مراکز از یک کار تخصصی پیچیده تا تنها تجدید یک نسخه یک عدد ثابت است. به‌علاوه رسما می‌توان راه‌های درمانی گوناگون و هم‌پای یکدیگر (سنتی یا مدرن) را پیمود. وقتی رسما دانشی موازی به شکل «دانش سنتی» تعریف شده و بارها توسط مسئولان تأیید می‌شود، تنها معنایش آن است که کار پزشکی ارزشی ناچیز در اذهان دارد. چرا؟ چون اگر تفاوت تأثیر فلان داروی ضد صرع که با بررسی‌های تخصصی برای یک بیمار تعیین می‌شود با تأثیر بادکش یا زالو که بسیار کلی و یکنواخت برای طیفی از بیماری‌ها، قطع نظر از تشخیص و معاینه اعمال می‌شود، هنوز در اذهان جا نیفتاده باشد، می‌توان نتیجه گرفت که آن همه شرح حال و معاینه در اذهان تصمیم‌گیران اهمیت چندانی ندارد. همین راهروها، اتاق‌ها، دستگاه‌ها و همین پرسنل هم زیادی است. مردم باید در بیمارستان‌های تنگ دانشگاهی در شرایطی غیراستاندارد معاینه شوند و فقط اگر نیاز به اقدامی عملی پیدا کردند، اندکی توجه نثارشان شود. تشخیص تفکر و تصمیم‌گیری اهمیتی ندارد. بیمارستان‌های خصوصی تبدیل به زایشگاه و مراکز جراحی شدند، اقتصاد بیمارستان‌های آموزشی هم فقط از طریق کارهای عملی رتق‌وفتق می‌شود و بیماران و واماندگان تنها هزینه‌هایشان به چشم می‌آید. با همه اینها کسی از تأسیس دانشکده و درمانگاه سنتی کوتاه نمی‌آید، تازه از اشکالات واقعا موجودی که ارائه خدمات سلامت در آن سیستم معیوب دارد هم به‌عنوان بهانه‌ای برای این گسترش بهره می‌برند. وجود و گسترش طب سنتی نه به جهت کمیت کاری که انجام می‌دهد بلکه به جهت تخریبی که در ذهنیت‌ها پیرامون تعریف و ارزش‌گذاری خدمات سلامت به عمل می‌آورد، واجد اهمیت بوده و لازم است به آن به‌طور جدی پرداخته شود. میزان باورمندی یا بی‌تفاوتی در مقابل آن نسبت معکوس دارد با باورمندی به دانش طب و الزام اخلاقی برای تهیه زیرساخت‌های آن. تصمیم‌گیران حتی در شرایط خاص و تحت نظارت دقیق حاضر نمی‌شوند طب مدرن با تمام ملزوماتش یک بار هم که شده در جایی خصوصی یا دولتی به منصه ظهور برسد تا ببینند کار علمی و سیستم ارجاع، هزینه بیشتری دارد یا کار فله‌ای همراه با درخواست عکس‌ها و آزمایشات متعدد؟ (که آنها را هم اگر درست محاسبه کنید، هزینه‌ای ده‌ها برابر بیشتر از پرداخت‌های موجود برای کشور دارند). به نظر تصمیم‌گیران اما کار استاندارد تنها خرج اضافی روی دست دولت می‌گذارد و ممکن است درخواست برای چنین سرویس ویژه‌ای (که به گمان ایشان نتیجه‌ای جز هزینه‌های بیشتر نخواهد داشت) را در میان مردم بپروراند. آنچه می‌خواهم بگویم این است که باور ندارند وگرنه این‌گونه نمی‌اندیشیدند و در صورت باور در سخت‌ترین شرایط هم حداقلی را فراهم می‌کردند. آنچه برشمردم وضعیت موجود بود. با اتمام ذخایر و ته‌کشیدن آخرین قطرات امید به آینده، شرایطی به‌شدت مخاطره‌آمیز پیش‌روی سیستم سلامت قرار دارد و دریافت نشانه‌های آن کار دشواری نیست. آمار روزانه تعطیلی مطب‌ها، آمار رو به تزاید مهاجرت پزشکان که حالا تا اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها هم امتداد پیدا کرده و این واقعیت که امسال برای اولین‌بار در تاریخ، ظرفیت تخصص برای رشته‌های محبوبی مثل قلب و رادیولوژی هم پر نشد، تنها مشتی نمونه خروار است.

پساکرونا-۱

زیرزمین‌هایی برای روز مبادا

مترجم: مریم گرابیان

مجله تخصصی معماری Dezeen در مقاله‌ای به هفت پیش‌بینی روزگار پساکرونا پرداخته است که در دو قسمت آن را منتشر کرده‌ایم.

زندگی پس از شیوع کرونا دیگر مانند گذشته نخواهد بود. ما در شروع یک پایان هستیم؛ در انتظار آغازی تازه. اگر به سرعت در رفتار خود تجدیدنظر نکنیم، کره زمین توافق همکاری خود با نوع بشر را بر هم خواهد زد. پیش‌بینی‌ها از دوران پساکرونا یک به یک پدیدار می‌شوند؛ بعضی از آنها خوش‌بینانه هستند و بعضی نه. اما تقریبا همه متفق‌القول‌اند که بشریت با وجود چنین افول بی‌سابقه‌ای، توان ترمیم زندگی خود را باز خواهد یافت. آنچه در این میان آشکار است، این است که سبک زندگی، ارزش‌ها، عادت‌ها و حتی خانه‌های ما نیز تحت تأثیر شیوع کووید۱۹ تغییر خواهد کرد. در ادامه، هفت پیش‌بینی درباره دگرگونی‌های احتمالی ارائه می‌شود. ۱-خانه، نه آپارتمان: ساختمان‌های مرتفع برای ساماندهی بیشترین تعداد ممکن از افراد در یک محل طراحی شده‌اند؛ سلامتی و بهداشت در آنها مورد توجه نبوده است. در زمان پاندمی لازم است که تماس‌های فیزیکی در این ساختمان‌های چندطبقه تا حد امکان کاهش یابد؛ آسانسورها، دکمه‌های آسانسور، دستگیره‌های در، سطوح و از همه مهم‌تر همسایه‌ها. پس از خودقرنطینگی اجباری در طبقات مختلف -اغلب بدون بالکن یا تراس- همه به‌شدت خواهان داشتن یک خانه هستیم. این خانه می‌تواند کوچک باشد اما با حیاط و تراسی که بتوان در آن یک استکان چای نوشید. در طول تاریخ، کاربرد اصلی خانه تأمین امنیت بوده است. در ابتدا مخفیگاهی بود برای فرار از آب‌وهوای بد و حیوانات درنده. سپس قلعه‌های سنگی بلندی ساخته شدند تا از ورود دشمن جلوگیری کنند. امروز مردم به خانه‌ای نیاز دارند که به‌طور مؤثر شرایط مناسب قرنطینه اجتماعی را برای آنان فراهم کند. ورای فرار از روزمرگی و اتفاقات و شلوغی شهر، خانه اکنون مکانی برای دورماندن از ویروس‌ها و عفونت‌هاست. شهرنشینی یک قدم به عقب برخواهد داشت؛ به طوری که ما دوباره در روستاهای کوچک و حومه شهرها ساکن شویم.

۲-پناهگاه: بقاجوها (افرادی که پیوسته برای زنده‌ماندن و نجات آموزش می‌بینند) پیش از این نیز برنامه‌ای برای احداث ساختمان‌های مستحکم و مطمئن داشتند اما اکنون انتظار می‌رود که این روند گسترده‌تر شود. با نگاهی به تجربه واقعی ما در زمان شیوع کرونا، فیلم‌های با موضوع پایان جهان دیگر چندان تخیلی و دور از ذهن به نظر نمی‌رسند و همچنین تمایل برای آماده‌سازی در برابر خطرات طبیعی یا ساخته دست بشر، دیگر تعجب‌آور نخواهد بود. این آماده‌سازی تنها به داشتن یک گاراژ در نزدیکی خانه محدود نمی‌شود بلکه منظور پناهگاهی مستحکم در زیرزمین همراه با یک انبار آب و غذاست. همچنین باید با یک روند کلی ساخت‌وساز در سال‌های اخیر خداحافظی کنیم؛ فضاهای دارای نقشه اوپن با ورودی، پذیرایی و آشپزخانه به صورت یکپارچه و باز. پس از همه‌گیری، منطقه ورودی جدا خواهد شد تا با قراردادن کفش‌ها و لباس‌های بیرون و وسایل همراه خود در آنجا، مانع انتقال آلودگی محیط بیرون به داخل محل زندگی خود شویم.

۳-خودکفایی در تأمین منابع: ساختمان‌های آینده با تأمین گرمایش و آب مورد نیاز خود، مستقل و مطمئن خواهند بود. استفاده از منابع زمین‌گرمایی قبل از پاندمی نیز مورد توجه قرار گرفته بود. این منابع علاوه بر تأمین آب، می‌توانند گرمایش و روشنایی خانه را هم تا اندازه‌ای تأمین کنند. برای اطمینان خاطر، منابع دیگری نیز به عنوان یک شبکه پشتیبان وجود خواهند داشت؛ اجاق گازی، شومینه، دیگ بخار سوخت جامد، ژنراتور سوخت و صفحات خورشیدی. به‌این‌ترتیب، رؤیای ایستگاه‌های کوچک مستقل تولید برق جایگزین به حقیقت خواهد پیوست. هدف از این کار، قطع وابستگی به منابع دنیای خارج و به‌حداقل‌رساندن خطرات در صورت خاموشی سراسری است. در حال حاضر، اینترنت ماهواره‌ای یک سرویس گران‌قیمت است که فقط برای افراد و سازمان‌های خاص، مانند سازمان‌های نظامی، حمل‌ونقل دریایی، معادن و شرکت‌های ساختمانی قابل دسترسی است. در آینده پیشرفت و توسعه آن برای استفاده شهروندان عادی سرعت می‌گیرد تا دسترسی بسیار سریع به اینترنت را برای همگان امکان‌پذیر کند. وان‌وب و اسپیس‌ایکس از مدت‌ها قبل و پیش از شروع پاندمی برنامه‌ریزی‌هایی انجام داده‌اند تا بتوانند کل سطح کره زمین را با استفاده از این فناوری تحت پوشش قرار دهند (در حال حاضر وان‌وب ۷۴ ماهواره و اسپیس‌ایکس ۹۵۵ ماهواره از تعداد ماهواره‌های مدنظر خود -برای برنامه پوشش جهانی تا سال ۲۰۲۲- را در مدار زمین قرار داده‌اند- مترجم).

زمین سبز

خطری جدی‌تر از آتشی که به جان جنگل‌ها افتاده

اسماعیل کهرم

● در هفته گذشته و بعد از موج خبرهای متعدد آتش‌سوزی‌های گسترده در جنگل‌های هیرکانی که از گلستان تا اردبیل را درنوردید، خبر نگران‌کننده دیگری درباره وضعیت این جنگل‌ها نیز منتشر شد. یکی از مقامات محلی هفته گذشته فهرستی از آفت‌هایی را که به جان چهارهزارو ۵۷۵ هکتار از جنگل‌های غرب مازندران افتاده است، ردیف کرد. در میان آفت‌هایی که جنگل‌های هیرکانی را دربر گرفته، می‌توان نام پروانه تخم‌انگشتری، پروانه دم‌قهوه‌ای، آفت شب‌پره شمشاد، سوسک برگ‌خوار ممرز، روانه برگ‌خوار زمستانه، سرخرطومی جهنده راش، پروانه برگ‌خوار داغداغان، پروانه لیسه درختان جنگلی و زنبور برگ‌خوار آزاد را دید.

همان‌طور که می‌بینید، تقریبا آفتی نیست که به جان این جنگل‌ها نیفتاده باشد. چند هفته پیش هم یکی از نمایندگان زاگرس‌نشین در مجلس درباره پدیده زوال بلوط و آفتی که به جان درختان بلوط افتاده است، هشدار داده بود. طبق گفته این نماینده مجلس، ۱.۵ میلیون هکتار یا ۱۸ میلیون اصله درخت بلوط از ۲۵ تا صد درصد آفت زده و خشک شده‌اند. این اخبار در حالی در رسانه‌های رسمی به گوش می‌رسد که می‌دانیم در سال‌های اخیر آتش بخش زیادی از دو جنگل مهم ایران یعنی هیرکانی و بلوط زاگرس را نابود کرده؛ یعنی در تابستان و حالا امسال در همین زمستان، بخش زیادی از کمربند جنگل‌های ایران را آتش نابود کرده است و از آنجایی که در این سال‌ها در مهار آن موفق نبودیم، باید منتظر باشیم تا در سال‌های بعد هم خبر آتش‌سوزی‌های فصلی را از جنگل‌های کشور بشنویم.

در کنار این آتش‌سوزی‌ها، موضوع حمله آفات به جنگل‌ها هم مسئله بسیار نگران‌کننده‌تری است؛ چراکه آتش به دلیل ماهیتش به چشم دیده می‌شود و بلافاصله بعد از رخ‌دادنش هم مسئولان، مقامات و مردم از وجود آن آگاه می‌شوند و هم به دلیل خطری که ممکن است به دلیل تسری آتش گریبان انسان‌ها را بگیرد، خیلی زود برای مهار آن اقدام می‌کنند. اینکه چقدر موفق به خاموش‌کردن می‌شوند یا نه، موضوع دیگری است که همه از کیفیت آن اطلاع داریم.

اما در زمینه آفات، اغلب چنین است که به دلیل ماهیت پنهانی‌ای که دارند، ممکن است دامنه ابتلای آن خیلی گسترده شود و بعد مقامات و مسئولان از آن باخبر شوند. این هم به دلیل ضعفی است که اغلب ما در زمینه‌های پژوهشی در امور جنگل‌ها و مراتع داریم. از آنجایی که در ایران سازمان‌ها، ارگان‌ها و وزارتخانه‌هایی که مسئول نگهداری جنگل‌ها هستند، اغلب از فقیرترین سازمان‌ها از جنبه مالی هستند، برای همین هم در امور یومیه خود مانده‌اند و از همین رو فرصتی برای تحقیق و پژوهش برای چنین اموری ندارند. همین مسئله موجب می‌شود وقتی از مسئله آفات در جان جنگل‌های ایران باخبر می‌شوند که کار از کار گذشته و بخش زیادی از جنگل‌ها نابود شده‌اند؛ آن‌هم جنگل‌های مهمی همچون هیرکانی و بلوط زاگرس که برای تشکیل هر هکتار آن باید سال‌ها صبر پیشه کرد و منتظر بود. آن‌وقت در ایران خیلی ساده و آسان این بخش از جنگل‌ها در نبود دیده‌بانی مقتدر و همیشه حاضر از میان می‌رود.

بخشی از این ماجرا البته به نگاه محیط‌زیستی مسئولان ایرانی هم بازمی‌گردد؛ نگاهی که ناشی از باورنداشتن واقعی به مسئله محیط زیست و مسائل آن است. بارها در حرف‌های مقام‌های مربوطه شنیده‌ایم که به چه راحتی از نابودی چند هکتار جنگل برای احداث فلان پروژه حرف می‌زنند. همین راحت‌بودن بیان نابودی جنگل در کلام آنها، نشان می‌دهد که نگاه آنها به مسئله محیط زیست چه فاصله‌ای با واقعیت امر دارد. به‌هرحال نگرانی دیگری بر نگرانی‌های ما برای جنگل‌های ایران اضافه شده و امیدوارم حالا که نشد از آن پیشگیری کنند، حداقل تلاشی برای مهار آن صورت بگیرد که جنگل‌ها بیشتر نابود نشوند.